

باسمه تعالی

خلاصه جلسه گذشته

بحث درباره فرمایش محقق خوئی در جهت ثانی بود. ماحصل کلام ایشان این بود که نباید سرنوشت ترتب را به سرنوشت استحاله واجب معلق مرتبط کنیم. ما چه قائل به امکان واجب معلق شویم و چه قائل به امکان واجب معلق نشویم، باید بگوییم که خطاب اهم یعنی وجوب إزاله و خطاب مهم، هر دو وجود دارند و دلیل نداریم که بین این دو خطاب، اختلاف در زمان یا اختلاف در رتبه است و دلیل عدم اختلاف در رتبه را چنین بیان کردند که ملاک اختلاف رتبه در صمیم ذات دو شی مختلف باید وجود داشته باشد و وجوب اهم وقتی در کنار وجوب مهم در نظر گرفته شود زمان هر دو یکسان است، اختلاف رتبه هم ندارند به دلیل اینکه مناط اختلاف در رتبه را ندارند و لذا چون خطاب اهم و خطاب مهم را داریم هیچ تفاوتی در این مسأله نیست که واجب معلق را جایز یا محال بدانیم.

ادامه کلام محقق خوئی در جهت ثانی قبل از برهان لم بر ترتب

محقق خوئی می‌فرماید: این مطلب که بعضی گمان کرده‌اند در واجب معلق به دلیل اینکه وجوب فعلی می‌شود و واجب استقبالی، مستلزم این است که قبل از معصیت اهم، طلب مهم وجود داشته باشد و طلب مهم قبل از معصیت اهم - در حالی که طلب اهم وجود دارد - طلب جمع بین ضدین است، این گمان اشتباه است و اگر کسی واجب معلق را جایز بداند هیچ مشکلی ندارد که اهم را طلب کند و مهم را هم طلب کند زیرا خطاب اهم و مهم وجود دارد و اگر واجب معلق را محال هم بداند باز خطاب اهم و مهم هم زمان وجود دارند و تقدم و تاخر زمانی و رتبی بین دو خطاب وجود ندارد و این گونه نیست که این محذور اختصاص به فرض جواز واجب معلق داشته باشد وجود هر

دو خطاب در هر دو فرض درست است و اشکالی ندارد زیرا درست است که وجوب ازاله و وجوب صلوات هم رتبه و هم زمان هستند ولی به دلیل اینکه وجب صلوات بعد از عصیان ازاله است محال لازم نمی آید. بلکه اگر وجوب صلوات متأخر از عصیان اهم نبود، کلام شما درست بود. پس فعلیت این دو خطاب و نبود تقدم و تاخر زمانی و رتبی بین این دو خطاب، هم با فرض جواز واجب معلق و هم با فرض امتناع واجب معلق، مسلم است و محذوری هم ندارد زیرا محذوری که در ترتب وجود داشت این بود که مناط استحاله یا جواز ترتب این است که آیا ترتب طلب بین جمع بین دو ضدین است یا خیر و وجود دو طلب تا زمانی که منجر به جمع بین ضدین نشود اشکالی ندارد به خاطر اینکه فعلیت وجوب صلوات متأخر از عصیان است ولی این تأخر به معنای تاخر از وجوب ازاله نیست بلکه هم زمان و هم رتبه هستند ولی یکی متأخر از عصیان دیگری است که این به معنای تاخر از دیگری نیست زیرا مناط را باید در هر کدام بررسی کرد.

نقد و بررسی فرمایش محقق خوئی در جهت ثانی

باید دید مسأله واجب معلق که ایشان قائل به جواز است و محقق نائینی قائل به امتناع است در کجا بحث تاثیرگذار است. محقق خوئی می فرماید من و محقق نائینی در ترتب مشکلی نداریم زیرا هر دو قائل هستیم خطاب اهم و خطاب مهم یعنی دو وجوب هم زمان هستند و اختلاف رتبه هم ندارند.

اشکال اول به فرمایش محقق خوئی

اشکال اول ما این است که محقق خوئی بنا بر جواز معلق، باید بین وجوب و واجب یک فترت زمانی درست کند. بر اساس کلام ایشان وجوب در صلوات فعلی است ولی این وجوب متأخر از عصیان اهم است. اما سوال این است که

زمان واجب چه موقع است؟ ایشان باید فاصله‌ای بین واجب و وجوب تصور کنند. مرحوم میرزای نائینی می‌فرمود: حد وسط قدرت است و قدرت فعلیت می‌آورد و قدرت را از طریق شرط مقارن تامین می‌شود و لذا واجب معلقی برای وجوب صلات - که واجب تدریجی است و به دنبال درست کردن قدرت برای آن هستیم - وجود ندارد، بلکه صلاتی برای مکلف مقدور است که قدرت بر اولین جزء آن داشته باشد در حالیکه این قدرت متعقب باشد بر قدرت بر بقیه اجزا که این شرط مقارن است و همان موقع که مکلف قدرت دارد وجوب فعلی است و واجب همان موقع است. موسع بودن زمان واجب ربطی به معلق ندارد، پس کسی نگوید که طبق نظر محقق نائینی هم بین وجوب و واجب، فاصله زمانی است. حیث موسع بودن است ربطی به واجب معلق ندارد، زیرا واجب معلق این است که وقتی وجوب فعلی باشد در همان زمانی که وجوب فعلی است امکان تحقق واجب نباشد. پس محقق نائینی مسأله ترتب را این گونه درست می‌کند.

حالا ما از محقق خوئی سوال می‌کنیم که شما که معلق را جایز می‌دانید و با تصویر واجب معلق می‌خواهید مسأله را حل کنید در حالیکه از دو خطاب فعلی به تنهایی تصویر واجب معلق در نمی‌آید یعنی همین طور که ایشان گفتند دو وجوب فعلی، مشترک بین امکان معلق و استحاله معلق هستند و براساس تحلیلی که محقق خوئی کردند ما اگر معلق را محال هم بدانیم این دو تکلیف نه اختلاف زمانی و نه رتبی ندارند و لکن این مقدار درونش جواز معلق در نمی‌آید، بلکه جواز معلق وقتی است که وجوب فعلی باشد و واجب امکان انجام در اول زمان وجوب نداشته باشد تا اینکه زمان واجب از زمان وجوب جدا شود. در فضایی که واجب معلق به این معنا شد که وجوب فعلی بود و واجب استقبالی بود به این معنا که واجب امکان انجام ندارد مثل حج که تا موسم حج نیاید واجب امکان انجام ندارد، کلام محقق خوئی و محقق نائینی مختلف می‌شود زیرا محقق نائینی می‌فرماید وقتی این وجوب فعلی شد

متاخر عن عصیان اهم، واجب همان موقع امکان دارد ولی محقق خوئی باید طبق تصویر واجب معلق بفرماید وجوب فعلی است و متاخر از عصیان اهم است و هم رتبه با وجوب اهم است اما زمان واجب چه موقع است؟ اگر از نظر محقق خوئی واجب به حیث شرط متاخر بر می‌گردد به این معنا است که بین وجوب و واجب، زمانی حائل نیست زیرا مسأله معصیت را به شکل شرط متاخر، دخیل در فعلیت واجب مهم می‌دانند، پس جمع بین حیث شرط متاخر که محقق خوئی مجبور به بیان آن است با حیث واجب معلق صحیح نیست و ناسازگار است. میزرا نائینی این مشکل را ندارد زیرا ایشان با قدرت کار می‌کند و معصیت هم لازم است تا مکلف قدرت بر مهم پیدا کند و این معصیت را از باب شرط مقارن درست می‌کند زیرا از زمانی که فعلیت را بر اساس شرط مقارن درست می‌شود وجوب فعلی می‌شود و واجب هم در همان زمان امکان انجام دارد.

علت این که محقق خوئی نمی‌توان این کار را بکند چیست؟ علت اصلی این است که من اگر تکلیف را فعلی کردم و حکم باعثیت زنده قائل شدم امکان ندارد باعثیت زنده قائل شوم ولی امکان انبعاث زنده نباشد. اگر باعثیت امکان نداشته باشد فرقی در اینکه زمان به وجوب بخورد یا به واجب نیست. مرحوم مظفر در بحث از اینکه زمان در مصلحت امر دخیل است یا در مصلحت مامور به، می‌فرمود: ما معتقدیم که در مصلحت مامور به دخیلی است و لذا تحصیل مصلحت وقت به عهده مکلف است و لذا وقتی در صلات بین مصلحت وقت و هر مصلحت دیگری تراحم پیش می‌آمد، شارع می‌فرماید مصلحت وقت را حفظ کن و تیمم کن یا مصلحت وقت را حفظ کن و فقر را رها کند و نماز بخوان و این به خاطر این است که مصلحت جز مصالح مامور به است نه مصالح امر و لذا وقت به واجب می‌خورد پس حتی اگر کسی قائل باشد که مصلحت زمان به واجب می‌خورد، به خاطر اینکه امکان ندارد حکمی فعلی شود یا باعث شود یا زاجر شود و متعلقش قابلیت منفعل شدن یا منبعث شدن یا منزجر شدن نداشته باشد، آن

موقع فعلیت حکم لغو است زیرا فعلیت به معنی حکم زنده‌ی فعال باعث است پس محقق خوئی اگر قائل باشند که در ترتب دو خطاب فعلی داریم که تقدم و تاخیری نسبت به یکدیگر ندارند و هم زمان هستند نمی‌توانند مامور به را از وجوب فاصله بیندازند. بنابراین ریشه شبهه کسانی گمان کردند ترتب با جواز واجب معلق جور در نمی‌آید این است حکم فعلی باید منفعل باشد و اگر حکم فعلی ندارد یعنی معلق ندارید. لذا محقق خوئی مردد بین این دو محذورین است، محذور اینکه یا باید قائل شود که فعلیت در ظرف اهم هم منتفی است به دلیل محذوری که گفتم یا باید اگر قائل به فعلیت اهم شد قائل به امتناع واجب معلق شود و جمع بین این دو امکان ندارد. این اشکال در فضای قبول همه فرمایشات محقق خوئی است.

اشکال دوم به فرمایش محقق خوئی

نکته دوم این است که فرمایش ایشان در وحدت زمانی که فرمود وقتی اهم فعلی است معصیت اهم در زمان فعلیت اهم است و در همان زمان موضوع مهم محقق است و وجوب مهم هم فعلیت دارد و واجب هم در همان زمان است، درست است اما اینکه ایشان فرمود بین خطاب اهم و مهم اختلاف رتبه نیست صحیح نیست و این کلام خوئی وقتی تمام است که نقش موضوع را در حکم انکار کند. در اصول یک بحث مفصلی باز می‌شود که نسبت موضوع و حکم چه نسبتی است و اگر نسبت شبیه نسبت علت و معلول باشد آن موقع اهم علت عصیان است و عصیان علت مهم یا چیزی به منزله علت مهم است و آن موقع مناط در اهم و مهم موجود است و ریشه طولیتی که مشهور گفتند این بود ولی محقق خوئی قائل بود که طولیت به این معنا است که مهم متاخر از عصیان اهم است و عصیان متاخر از اهم است ولی هیچ مناطی بین اهم و مهم نیست. اشکال ما به محقق خوئی این است که تکلیف عصیان را مشخص کنید اگر نسبت عصیان به اهم نسبت معلول به علت است و نسبت عصیان به مهم، نسبت علت به معلول است مناط

درست می‌شود زیرا سلسله‌ایی از حلقه‌ها داریم که از علل یا شبیه به علل درست می‌شوند که مناط را دارند. البته آقای خوئی حق دارد زیرا قبلا در بحث مقدمه واجب منکر این شده که موضوع حکم، علت حکم باشد. ولی ما آنجا این حرف محقق خوئی را قبول نکردیم، زیرا جعل احکام به نحو قضیه حقیقیه است و قضیه حقیقیه در قوه قضیه شرطیه است پس یک شرط داریم و یک مشروط، که شرط نقشی برای مشروط ایفاء می‌کند.

توضیح مطلب: اگر جعل حکم به شکل قضیه حقیقیه است و در وعاء جعل و انشا و اعتبار نیازی به شرط نداریم بلکه خود همین قضیه شرطیه را در وعاء انشاء نیاز داریم، بله اگر محقق خوئی با خود این قضیه شرطیه در وعاء انشاء کار کردند مشکلی ندارند ولی ایشان در وعاء فعلیت بر اساس این سیستم قائل است شرط باید شکل بگیرد تا مشروط محقق شود پس برای شرط نسبت به مشروط، نقشی از انواع علت به معنای اعم قائل هستند، وقتی موضوع علت شد، و مثلا استطاعت موضوع فعلیت حج شد یا عصیان اهم شد موضوع فعلیت مهم که صلات است، پس مناط علیت اینجا موجود است. بنابراین محقق خوئی چطور ادعا می‌کنند که مناط در خود اهم و مهم نیست.

فتحصل که ما واقعا متوجه نشدیم که محقق خوئی اولاً چطور مسأله معلق را تصویر کردند و اگر هر دو خطاب یا وجوب را فعلی و هم زمان و هم رتبه بدانند تا وقتی نتوانند واجب را غیر ممکن اعلام کنند، معلق را تصویر نکرده‌اند و البته نمی‌توانند این کار را بکنند و لذا محقق خوئی ناگزیرند از شرط متاخر استفاده کنند تا طلب جمع ضدین لازم نیاید و لذا ایشان نمی‌توانند اصرار بر معلق کنند زیرا از معصیت به عنوان شرط متاخر استفاده می‌کنند و معنای این کار این است که زمان واجب و وجوب، یکی است و زمانی وجوب فعلی است که امکان تحقق واجب باشد و علت عدم تصویر معلق هم عدم انفکاک بعث از انبعاث است. ثانياً انصافاً حرف مشهور درست است مرحوم مظفر هم همین را انتخاب کرده بود و آن این بود که اهم و مهم وحدت زمان و اختلاف رتبه دارند زیرا معصیت

معلول فعلیت اهم و علت یا شرط فعلیت مهم است و لذا سبب می شود که درون اهم و مهم مناط تقدم و تاخر ایجاد شود و همانطور که در زمان گفتید وقتی دو شیء مقارن با یک شیء هستند وحدت زمان دارند پس وقتی یک شیء متاخر از معلول است و معلول متاخر از شیء دیگر است شیء اول متاخر بر علت معلول است.

سوال: این سبب تعدد عقاب نمی شود؟

جواب استاد: اگر عصیان را به شکل شرط مقارن یا متاخر شرط کنیم تعدد عقاب متنفی است و در هر دو فضاء معلق نداریم و نمی توان معلق را کرد.

جهت سوم محقق خوئی قبل بیان برهان لمّی بر ترتب

جهت سوم فرمایش محقق خوئی این است که تلاش ایشان این است که ترتب به اختلافات دیگر مربوط نیست و در بحث قبلی نشان دادند که ترتب ربطی به اختلاف ما با محقق نائینی در واجب معلق ندارد و در این جهت می خواهد بگوید که اختلاف من و محقق نائینی در بحث تقابل بین مطلق و مقید تأثیری در ترتب ندارد لذا چه تضاد بگیرد و چه عدم و ملکه، در هر دو فضا ترتب درست است. لذا صحت ثبوتی و لمّی ترتب به این اختلافات مرتبط نیست.

توضیح مطلب: (ابتدا آخر مطلب ایشان را بیان می کنیم) ایشان می خواهد ثابت کند که امری داریم که با ترک مامور به باقی است زیرا قوام ترتب به این است که امر به ازاله با معصیت کردن ازاله باقی است، لذا امر به ازاله به دلیل اینکه مقید نیست در زمان اشتغال به صلات، امر به ازاله باقی است. حالا اشتغال به صلات در فضای عصیان ازاله است ولی امر باقی است و باید این را درست کنید والا ترتب مشکل پیدا می کند. تمام مطلب این شد که ما در ترتب می خواهیم یک امری به دست شما بدهیم که در وقت ترک ازاله و اهم همچنان باقی باشد. وقتی مهم شما در ظرف

ترک اهم فعلی شد باید اهم هم فعلی باشد تا سازمان ترتبی درست شود. حال اگر قرار باشد اهم را در فضای ترک اهم، فعلی باشد لوازمی دارد. ایشان می‌فرماید برای ما معلوم است که در اوامر بعث به طبیعی می‌خورد یعنی بعث به وجود و عدم تعلق نمی‌گیرد. پس وقتی مولا می‌گوید «صلِّ یا ازل» بعث به طبیعی ازاله تعلق می‌گیرد و نمی‌تواند بعث به ازاله حال وجود آن بکند زیرا تحصیل حاصل است و همچنین بعث به ازاله در حال عدم آن بکند، زیرا تناقض است و بعث نحو وجود و عدم غلط است، پس بعث به طبیعی تعلق می‌گیرد که مشترک بین وجود و عدم است، لذا این بعث که به طبیعی ازاله خورده است یا به طبیعی صلوات تعلق گرفته است (که بحث ما متمرکز در اهم است) در حال ترک مامور به هم وجود دارد، پس بعث مشترک بین وجود و عدم است. این اشتراک را در اصول چطور می‌توان تامین کرد؟ اگر از طریق اطلاق درست کنیم محقق نائینی مشکل پیدا می‌کند زیرا ایشان می‌گوید اطلاق، نبود قید است در جایی که شأنیت قید وجود دارد و اینجا شأنیت قید وجود ندارد شأنیت قید به وجود و شأنیت قید عدم نیست زیرا وقتی نمی‌توان تکلیف را مقید به وجود و عدم کرد پس نسبت به وجود و عدم تقیید ندارد و لذا اطلاقش هم امکان ندارد پس چطور می‌خواهد بگوید که مشترک بین وجود و عدم است و چطور می‌خواهد بگوید که اهم حتی در حال عصیان اهم تکلیف دارد. بعد محقق خوئی یک احتمالی می‌دهد که شاید این تقیید و اطلاق لحاظی این طوری باشد و شما با نتیجه اطلاق و نتیجه التقیید مشکل را درست کنید (که در جلسه بعد این را توضیح می‌دهیم) شبیه به همان کاری که در قصد قربت کردیم و در اشتراک تکالیف بین عالم و جاهل انجام دادیم که محقق نائینی در آن بحث دنبال این بود که با متمم جعل مشکل را حل کند. محقق خوئی می‌فرماید این راه حل هم در اینجا فایده ندارد و خود محقق نائینی هم این راه را قبول ندارد زیرا اینجا استحاله ثبوتی است. محقق خوئی می‌خواهد کاری بکند که اگر کسی خواست قائل به ترتب شود در مبنای محقق نائینی دچار مشکل نشود، یعنی اگر مبنای کسی عدم

و ملکه شد مشکل پیدا کند. محقق خوئی می‌فرماید مبنای من در مطلق و مقید ضدان لا ثالث است که اگر یکی محال بود دیگری حتما باید باشد، تقیید که محال بود اطلاق باید باشد و لذا اشتراک درست می‌شود ولی برای محقق نائینی باید راهی درست کرد که بحث به مبنای ایشان در ثوبت ترتب برگردد. این تلاش خوبی است که محقق خوئی می‌کند که بگوید که ترتب به این‌ها وابسته نیست.

مقرر: حسن مهاجری